

ساختار جهان سوم: گذشته و آینده

■ این مقاله، قسمتی از کتاب نویسنده تحت عنوان «توسعه، جهان سوم و نظام بین الملل» می باشد که اخیراً توسط «نشر سفیر» به چاپ رسیده است.

مقدمه

جهان سوم در معرفت روابط بین الملل به مثابه يك موضوع و يك مفهوم تلقی می شود. از لحاظ موضوعی، جهان سوم به نوعی تقسیم بندی سیاسی، اقتصادی و نظامی در کلیت نظام بین الملل اطلاق می شود که نسبت به جهان صنعتی از نوع غربی و نوع شرقی آن تفاوت های عمده دارد و بطور مستقل قابل بررسی است. در راستای يك موضوع بودن، جهان سوم يك مفهوم خاص نیز هست و به عبارت دیگر، دارای چارچوب خاص فکری، نظری و تکاملی خود می باشد و ابزار شناخت خاصی را می طلبد. هدف این مقاله، ارائه يك «چارچوب ساختاری» برای شناخت موضوعی و مفهومی جهان سوم است.

هر مفهومی در معرفت روابط بین الملل در بستری تاریخی شکل می گیرد و برای يك تحلیل گر، محقق و یا دانشجو که موضوعات و مفاهیم را مورد بررسی و شناخت قرار می دهد، ضروری است که موضوع یا مفهوم خود را در يك «ساختار تاریخی» جای دهد. تحولات هر مقطع از سیر تکاملی يك جامعه یا بخشی از نظام بین الملل بطور قابل توجهی تحت الشعاع وقایع، اندیشه ها و واکنشهایی است که به طور زنجیره ای و مستمر به یکدیگر پیوند خورده اند. همانگونه که برای شناخت يك انسان هفتاد ساله بطور منطقی باید به تاریخ زندگی او برگشت و محیط های رشد و نمو، تربیت، معاشرت و غیره را مورد مطالعه قرار داد تا نحوه شکل گیری اندیشه ها، رفتارها و ویژگی های او را که هم اکنون بعد از هفتاد سال رویهم انباشته شده اند مورد شناسایی قرار داد، تحلیل موقعیت يك جامعه یا بخشی از نظام بین الملل نیز منطقی است به اتخاذ يك روش صحیح تاریخی نه به صورت پراکنده بلکه به سبک ساختاری و انباشتی^(۱) (یا متراکم) نیاز دارد تا «حال» با مساعادت «گذشته» بهتر شناخته شود.

در متون جهان سوم عموماً دونوع برخورد تحلیلی وجود دارد. اول، آندسته از مکتوباتی که به توصیف نارسائیه و مشکلات کشورهای جهان سوم از جنگ جهانی دوم به بعد با نگرشی مبنی بر سیاست گذاری و نقل وقایع و قضاوت های مقطعی می پردازند^(۲) دوم، تحلیلهایی که با اتخاذ چارچوب های مختلف به نظریه پردازی پرداخته، از زوایای سیاسی، اقتصادی، جامعه شناسی و تاریخی (قبل از جنگ دوم و قرون گذشته) به تجزیه و تحلیل می پردازند^(۳). ما در این ارزیابی، شیوه دوم را انتخاب می کنیم و سعی خواهیم کرد که به دانش پژوه روابط بین الملل، چارچوبی منطقی و پایه های مستحکم تحلیلی در شناخت جهان سوم عرضه نماییم. در چنین قالبی می توان وضعیت کنونی کشورهای مختلف جهان سوم را ارزیابی نمود و جایگاه حال و آینده آنان را در سیر تحولات بین المللی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

چه باعث شده است تا مجموعه ای از واحدهای سیاسی در نظام بین الملل پس از جنگ جهانی دوم، به عنوان «جهان سوم» مورد خطاب قرار گیرند؟ برای اولین بار شخصی به نام آلفرد سووی (Alfred Sauvy) در مجله فرانس

ابزرواتور (France Observateur) در تاریخ ۱۴ اوت ۱۹۵۲ در شرایطی که شرق و غرب بصورت دو قطب متقابل درآمده بودند، بخشی از کشورهای تازه استقلال یافته را به مثابه مجموعه ای متفاوت از ویژگی های شرق و غرب مطرح نمود^(۴) از نظر مفهومی و ساختاری، زمان نام گذاری جهان سوم مهم نیست بلکه زمان شکل گیری آن اهمیت دارد. جهان سوم بعد از جنگ جهانی دوم رسمیت یافت اما موجودیت و ساختار آن سالها بلکه دهه ها قبل شکل یافته بود. سؤال بعدی که پیش می آید اینست که محققین، دانشجویان تحلیل گران معمولاً ویژگی های جهان سوم را چگونه ارزیابی می کنند؟ به طور دقیق تر، معیارهای مقایسه جهان سوم با جهانی دیگر چیست؟ همانطوریکه خواننده می تواند به سهولت حدس بزند، عموماً جهان سوم با جهان صنعتی چه در موارد کمی و چه در مسائل کیفی مورد مقایسه و تطبیق قرار می گیرد. شهرنشینی بدون ضابطه، تولید ناخالص ملی اندک، محصور بودن به صادرات مواد اولیه، بدهی های کلان، ضعف در رقابت صنعتی، فقدان صنایع مادر، نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی توسعه نیافته، مشکلات مربوط به انتقال قدرت، نظام مالیاتی، تقسیم عادلانه ثروت، فرهنگ اقتصادی، نوسان در تعریف منافع ملی و غیره همه از مقوله های جهان سومی هستند که معمولاً در مقام مقایسه با کشورهای صنعتی مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرند. پس، در ممالک صنعتی، شرایطی یافت می شود که در جهان سوم نیست و یا بطور نسبی ضعیف است و یا در چند کشور محدود یافت می شود. در هزار سال گذشته، موارد ضعف فوق الذکر در جهان سوم در هیچ مکانی از نظام بین الملل موضوعیت نداشت و تنها در چند قرن اخیر مسائل مربوط به شهرنشینی، صنعت، تولید انبوه، توسعه سیاسی و غیره در جوامع انسانی مطرح شده اند و حالت «عینی» دارند. بنابراین، سؤال منطقی که در این مقطع پدید می آید اینست که چرا در طی چند قرن، بخشی از نظام بین المللی متحول شد (جهان صنعتی) و بخشی دیگر در حالت سنتی، غیرنهادی و ضعیف و فاقد توانائی های رشد و رقابت باقی ماند؟

پاسخ به سؤال فوق وقت و همت بسیاری از نظریه پردازان اقتصاد سیاسی، جامعه شناسی، اقتصاد، علم سیاست و روابط بین الملل را در نیمه دوم قرن بیستم دربر گرفته است. در سطور ذیل، برای آنکه مقیاسهای شناخت جهان سوم روشن تر گردد، ما تا آنجا در تاریخ به عقب برمی گردیم که تفاوت چشمگیری میان مناطق مختلف نظام بین الملل از حیث قدرت و ثروت و سیستم های اقتصادی و سیاسی بینیم و از آنجا تحلیل و بررسی را شروع می کنیم که بخشی از نظام بین الملل (جهان صنعتی امروز) به دلایل گوناگون شروع به تغییر و تحول کرد و با گذشت چند قرن جامعه بشری به دو بخش عظیم صنعتی و سنتی تقسیم گشت.

زیربناهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در شکل‌گیری نظام بین‌الملل کنونی

شاید بتوان با ادله علمی ادعا کرد که این موضوع پیچیده‌ترین بحث اقتصاد سیاسی بین‌الملل که شاخه‌ای از معرفت روابط بین‌الملل است می‌باشد. در این فصل مقصود ما صرفاً ارائه یک ساختار اجمالی است و نه طرح جزئیات فراوان و پیچیدگی‌های چند بعدی این موضوع. بنابراین، در مطالب ذیل به ذکر متغیرهای کلیدی اکتفا می‌کنیم.

مورخین اقتصادی و سیاسی^(۵)، سال ۱۵۰۰ میلادی (۸۷۹ هجری شمسی) را سال انتقال از عصر قدیم به عصر جدید قلمداد می‌کنند. بین سالهای ۱۵۰۰ و ۱۷۵۰ (سال ۱۷۵۰ حدوداً دوره‌ای است که صنعت و صنعتی شدن در مراحل ابتدایی آن آغاز شد) وقایع بسیار تعیین‌کننده‌ای اتفاق افتاد و زمینه‌های دوقطبی شدن نظام بین‌الملل قرن بیستم (از حیث صنعتی و سنتی) را فراهم ساخت. در این دوپست و پنجاه سال، توجه نهادی شده انسان به طبیعت، گسترش بازرگانی، سیر تکاملی اندیشه‌های سیاسی از فرد محوری به سیستم محوری، ایجاد زمینه‌های اولیه مبادله جهانی، نفوذ تجاری و مالی قدرتهای اروپایی در نظام بین‌الملل، ظهور آمریکای شمالی و اقیانوسیه در سیستم اقتصادی و سیاسی بین‌المللی و ایجاد کشور - ملت‌های توسعه‌نگر و طبیعت‌گرا از جمله تحولاتی بودند که در بخشی از نظام بین‌الملل به وقوع پیوستند و موتور جدیدی را در سیر حرکت بشر ایجاد کردند که هنوز هم ما شاهد مراحل جدید آن در اواخر قرن بیستم هستیم. به عبارت دیگر، یک دانشجو و محقق روابط بین‌الملل پنج قرن گذشته را می‌بایستی در یک مجموعه بهم پیوسته مورد توجه و مشاهده قرار دهد که ما آنرا در این فصل یک برخورد «ساختاری» خطاب می‌کنیم.

بین سالهای ۱۷۵۰ - ۱۵۰۰ میلادی، زیربناهای یک سیستم از لحاظ فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بنیان نهاده شد.^(۶) انتخاب لغت «سیستم» در اینجا با دقت انجام شده است، زیرا سیستم حکایت از «نهادی شدن» اندیشه‌ها، اهداف و مکانیسمهای ارتباطی دارد.

بسیاری از تحلیل‌گران شرقی و برخی محققین منصف غربی^(۷) به وجود اندیشه‌ها، تکنیک‌ها و ابداعات در آفریقا و مناطق مسلمان‌نشین در دوره‌های قبل از ۱۵۰۰ میلادی اشاره می‌کنند و حتی ورود آنها را به اروپای جنوبی و مرکزی ثبت کرده‌اند. اما هم اکنون که با یک دید ساختاری به تاریخ می‌نگریم متوجه می‌شویم که ناتوانی کشورهای جهان سومی امروزی این بوده که به اندیشه‌ها و ابداعات با یک دید «تولیدی»، «کاربردی»، «نهادی»، «رفاهی» نمی‌نگریستند و خلاقیت یک «فرد» به بهبود وضع «جمع» نمی‌انجامید. این دقیقاً حرکتی بود که در کشورهای صنعتی امروز در چهار قرن گذشته آغاز به رشد کرد و بعداً حالت نهادی، سیستمی و عقلایی به خود گرفت.

طبیعی است که زمانی خلاقیت فرد به بهبود وضع جمعی می‌انجامد که فرد در یک سیستم کاربردی فعالیت کند. یکی از نویسندگان که پیرامون علل ظهور صنعت و طبیعت‌گرایی و دید کاربردی در غرب سخن گفته است شخصی بنام فرناند برودل (Fernand Braudel) می‌باشد. مفهومی که او در ارائه دلیل برای رشد و توسعه اروپایی مطرح می‌کند، «تمدنهای متفاوت» در منطقه مدیترانه است. برودل می‌گوید که جغرافیای مدیترانه بگونه‌ای بوده که تمدنهای مختلف برای حفظ خود و «خاص ماندن خود» با یکدیگر به رقابت پرداخته و انگیزه بقا و رقابت به توسعه جمعی آنها انجامیده است.^(۸) در منطقه‌ای (نسبت به قاره‌های دیگر) محدود، ملت‌های پرتغالی، اسپانیایی، فرانسوی، آلمانی، اطریشی، یونانی، ایتالیایی و غیره که دائماً در جنگ و کشمکش بودند، برای حفظ بقا و جلوگیری از شکست و سرافکنندگی به رقابت پرداخته و تاثیرپذیری شدیدی در عرصه‌های گوناگون از یکدیگر داشتند.

در ادامه این بحث و نحوه شکل‌گیری سیستم بهم مرتبط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در کشورهای صنعتی، محقق دیگری بنام ایمونول والرستین (Immanuel Wallerstein) به تطبیق سیستم‌های امپراطوری و کشور - ملتی می‌پردازد.^(۹) او اظهار می‌دارد که در سیستم امپراطوری فعالیت اقتصادی در چارچوب دولتی انجام می‌پذیرد اما در سیستم کشور - ملتی که در قرون

■ ناتوانی کشورهای جهان سومی امروز، این بوده که به اندیشه‌ها و ابداعات بادیید «تولیدی»، «کاربردی»، «نهادی» و «رفاهی» نمی‌نگریستند و خلاقیت یک «فرد» به بهبود وضع «جمع» نمی‌انجامید. این دقیقاً حرکتی بود که در کشورهای صنعتی امروز در چهار قرن گذشته آغاز به رشد کرد و بعداً حالت نهادی، سیستمی و عقلایی به خود گرفت.

■ بسیاری از نظریه پردازان توسعه معتقدند که تا زمانی که یک وحدت عمومی و ملی پیرامون اهداف کلان یک جامعه پدید نیاید، توسعه در ارکان گوناگون آن جامعه متحقق نخواهد شد.

هفدهم و هجدهم ظهور کرد، آزادی در فعالیتهای اقتصادی متعدد مهمترین محرک و کششی بود که نظام بین‌المللی را به دو قسمت محور و پیرامون در قرنهای بعدی تبدیل کرد. تمایل افراد و مؤسسات اقتصادی در تولید، بانکداری، مبادله، کشتی سازی و تولید و بهره‌برداری از مواد اولیه با اجازه حکومت مرکزی زمینه‌ساز تحول در سیستم اجتماعی و متعاقباً سیاسی - اقتصادی شد. مبادله وسیع محور (هلند، انگلستان، فرانسه و آلمان) در سطح بین‌المللی و تخصصی شدن تولید و توزیع و ترکیب توسط آن موجبات تسلط همه جانبه شمال بر جنوب را در قرون بعدی فراهم آورد.

والرستین می‌گوید که با افزایش پیچیدگی تکنیک و نیروی کار یک کالا، استقلال تولید آن از فشارهای حکومت مرکزی نیز افزایش می‌یابد. در طی چند قرن، فعالیتهای اقتصادی متعدد در کشورهای صنعتی باعث جدا شدن تولید از کنترل سیستم دولتی شد و با قدرتمند شدن سیستم اقتصادی، تجاری و مالی، نظامهای سیاسی با توجه به نیازها و بافت اقتصادی بنا نهاده شدند و با اجماع نظری که بین سیاستمداران و صاحبان تولید و ثروت پدید آمد، فرهنگ اجتماعی مناسبی که جنبه تقویت‌کننده نظام سیاسی - اقتصادی را داشت به تدریج ظهور کرد که ما بلوغ آن را در قرن نوزدهم مشاهده می‌کنیم.^(۱۰)

از دیگر محققین روابط بین‌الملل که در رابطه با چگونگی تقسیم نظام بین‌المللی به دو قسمت صنعتی و سنتی سخن به میان آورده است جرج مدلسکی (George Modelski) می‌باشد. مدلسکی مبنای شکل‌گیری نظام بین‌المللی را اقتصادی ندانسته بلکه معتقد است که ظهور بی‌درهی قدرت‌های جهانی، سیستم بین‌المللی را شکل بخشیده است. او می‌گوید هر چند که مبادله، صنعت و نونگری نقش عمده‌ای در قرون گذشته ایفا کرده‌اند اما واقعیت اینست که سازماندهی جهانی را پیوسته یک قدرت بین‌المللی ایجاد کرده است و هویت، ارزشها و منابع آن قدرت، ظاهر و باطن نظام جهانی را هدایت نموده است. از سال ۱۵۰۰، چهار قدرت جهانی، سازماندهی محیط بین‌المللی را بعهد گرفته‌اند. این قدرتها عبارتند از: پرتغال، هلند، انگلستان و آمریکا. در انتهای قرن پانزدهم، نظام بین‌المللی یک سیستم غیر متمرکز بود. پرتغال اولین کشوری بود که با تسلط بر آبراهها، مراکز داد و ستد، مراکز تولید و مبادله توانست در سطح یک قدرت جهانی ظهور کند. این نقش بین‌المللی را سپس هلند، انگلستان و آمریکا در اختیار گرفتند. مبنای این قدرت بین‌المللی، کنترل واحاطه عملی و کارکردی بر شبکه جهانی بوده است. مدلسکی معتقد است که در هر دوره، یک نسل نقش جهانی کشورش را بنا کرده است، نسلی دیگر آنرا تحکیم نموده و نسل سوم، کنترل و گسترده‌گی آن را از دست داده است. بنابراین، ظهور یک سیستم بین‌المللی جدید توسط کشورهای مختلف یک تصمیم سیاسی بوده است و مکانیسمهای اقتصادی در راستای به فعلیت رساندن نظام جهانی بکار گرفته شده‌اند.^(۱۱)

■ از سالهای ۱۷۵۰ به بعد، در شرایطی که کشورهای صنعتی به تکنیک، صنعت و تولید مجهز می شدند، کشورهای جهان سوم امروزی همچنان به زندگی سنتی خود مشغول بودند. و درحالیکه کشورهای صنعتی به تدریج بر مراکز داد و ستد، تولید، مواد اولیه و مناطق استراتژیک جهان تسلط پیدا می کردند، کشورهای جهان سوم امروزی توجهشان به داخل بود و با هجوم استعمار، انسجام سنتی داخلی خود را نیز از دست دادند.

■ چکیده و جوهر فکری تحولات اروپا را در سال های ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی می توان در قالب مفهوم «محاسبه» ارائه کرد. برخورد محاسبه گرانه با حیات و محیط زندگی و اعمال آن در تمامی شئون، خود به اصالت یافتن «روش» و «کاربرد» شدن ذهن و فکر افراد انجامید و به تدریج زمینه های قدرت و تسلط را در داخل و خارج برای اروپائیان فراهم کرد.

تحرك، فعالیت، انعطاف پذیری و توانایی تشکیل ائتلافهای طبقه تجاری - مالی - صنعتی با دولتمردان در انگلستان و عموماً اروپا را موتور انقلاب صنعتی و حرکت از سیستم سنتی به سیستم جدید تلقی می کند.^(۱۵) او همچنین معتقد است که ظهور مبادله، اقتصاد معاش را تضعیف کرد و روستاها را توسعه داده و شهرها را بوجود آورد. ائتلاف طبقه تجاری - مالی - صنعتی علاوه بر قدرت اقتصادی، موجبات افزایش قدرت سیاسی آنان را نیز فراهم آورد.^(۱۶)

یکی از مسائل مهم اجتماعی - اقتصادی که قبل از ظهور انقلاب صنعتی شکل یافته بود مسئله مالکیت و امنیت در مالکیت بود. اگر قرار بود که قشر اقتصادی بر جامعه اروپایی حاکم شود می بایستی سود و سرمایه و ثروت او تضمین شود و از قالب روابط پادشاهان با خانها و مالیاتهای اجباری دولت مرکزی خارج گردد. بنابراین، با تدوین قوانین مربوط به مالکیت خصوصی، تساوی حقوقی - قانونی افراد، تبدیل شدن نیروی کار به کالا و تغییر نقش دولت از حالت تعیین کننده سیستم اجتماعی به تسهیل کننده فعالیت اقتصادی افراد، تجارت، تولید و مبادله در انگلستان و سپس در کشورهای دیگر اروپایی از ۱۷۵۰ به بعد رونق خاصی بخود گرفت. چاپ کتاب «ثروت ملل» (The Wealth of Nations) توسط «آدام اسمیت» در سال ۱۷۷۶، ویژگیهای نوظهور جامعه اروپایی را بطور منظمی تبیین نمود. آدام اسمیت کانونهای سیستمی نظام جدید مانند رقابت، اصل انباشت، اصالت بازار، محدودیت نقش دولت و قانون دستمزدها و جمعیت را بنا کرد.^(۱۷)

محاسبه (۱۸) و عصر جدید

اگر بخواهیم بجای توصیف، از مفاهیم استفاده کنیم تا بدینوسیله دوره صنعتی را از دوره سنتی و عصر جدید را از عصر قدیم متمایز نماییم، از مفهوم «محاسبه» می توانیم بهره بجویم. در دوره جدید صنعتی، تمامی برخوردهای انسانی با حیات و محیط زندگی خود با «محاسبه»، «دقت»، «برنامه ریزی» و «آینده نگری» انجام می شود. گفته می شود که در عصر قدیم، انسان اسیر طبیعت بوده و در عصر جدید طبیعت در اختیار محاسبه و دقت و تسلط انسانی قرار گرفته است. ما در صفحات قبلی، دیدگاههای متفاوتی را که بیرامون ظهور نظام صنعتی در اروپا شد مطرح نمودیم. چکیده و جوهر فکری تحولات در اروپا از ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی را در این بخش، در قالب مفهوم «محاسبه» ارائه می نماییم. برخورد محاسبه گرانه با حیات و محیط زندگی که لزوماً در هر فرهنگی مطلوب و معقول نیست، خود یک نوع جهان بینی است که در طول چند قرن در اروپا به دنبال کنشها و واکنشها نسبت به دوره قرون وسطایی پدید آمد.

برینگتون مور (Barrington Moore) اندیشمند دیگری است که به پاسخگویی سوال مورد نظر ما اهتمام ورزیده است. مهمترین واحد ارزیابی مور در شکل گیری سیستم های مختلف اجتماعی، «طبقه» و «ائتلاف طبقات» می باشد. مور معتقد است که از دلایل مهم ظهور دموکراسیهای غربی در مقایسه با حکومتهای خودکامه اروپای شرقی، استقلال بعضی گروهها و طبقات از نفوذ حکومت مرکزی و مطرح شدن حق مخالفت و مقاومت در برابر آمریت (Authority) ناعادلانه در کشورهای اروپای غربی امروز و فقدان این دو اصل در کشورهای اروپای شرقی کنونی بوده است. آزادی نسبی گروهها و طبقات اجتماعی در پی گیری اهداف خود زمینه ساز تحولات بنیادی و انقلابی بوده است. در انتقال از دوره فئودالی به دوره نونگری جدید، تجاری شدن فعالیت کشاورزی (Commercialization of Agriculture) از معیشتی، مهمترین محرکه را ایجاد نموده است. ائتلاف یا استقلال گروههای اقتصادی و سیاسی از یکدیگر، منتهی به ساختارهای مختلف اجتماعی می شود. استقلال و پویایی اشراف از پادشاهان در اروپای غربی، موجب عملکردهای مختلف آنان و تنوع بخشیدن به سیر حرکت جوامع گردید. درحالیکه در اروپای شرقی، ائتلاف اشراف و پادشاهان و تسلیم عمومی در مقابل آمریت حکومت مرکزی به حکومتهای خودکامه و نتیجتاً به محدود گشتن فعالیت های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی منجر شد. بنابراین، شکل گیری جوامع غربی و شرقی اروپا تابع عملکرد گروهها و طبقات مختلف در این کشورها بوده است.^(۱۲)

در نظریه های فوق ادله جغرافیایی - محیطی، اقتصادی و سیاسی در علت یابی ظهور سیستم صنعتی غرب مطرح شدند. ماکس وبر در علت یابی واقعه صنعتی شدن غرب، رابطه ای میان پدیده های فرهنگی - فکری و اندیشه ها - نهادهای اقتصادی برقرار می کند. او در کتاب معروف خود، اخلاق پروتستانیزم و روح سرمایه داری، به این عقیده ای که در دوره رفرم یا اصلاح ظهور کرد مبنی بر اینکه یک مسیحی خوب کسی است که در دنیا، وظایف اخلاقی و انسانی خود را به انجام برساند، اشاره می کند. بعد از دوره اصلاح، مسئولیت های اخلاقی یک مسیحی پروتستان حالت تراکمی یا انباشتی به خود گرفت. منظور از تراکمی این است که اعمال پسندیده و اخلاقی فرد با گذشت زمان رویهم انباشته شده و شخصیت مذهبی - اجتماعی او را بنا می کند. اما در فرهنگ کاتولیسم اینگونه نبود بلکه عمل فرد حالت دورانی داشت. هر گناه می بایست با پشیمانی و عفو تطهیر می گشت و زمینه های عمل مثبت و پسندیده فراهم می شد.^(۱۳) ماکس وبر معتقد است که توسعه سازماندهیهای نظام سرمایه داری و تمایل به انباشت سرمایه از تحولات فکری فوق در مسیحیت ناشی می شود و سرمایه داری محصول اندیشه های اصلاحی مسیحیت در قالب پروتستانیزم است. علاقه به کار و فعالیت دنیوی و دقت و نظم در انجام وظیفه شغلی در مجموع از ویژگیهای یک برداشت جدید از مذهب بود که ظهور فرهنگ جامعه غربی را متحول کرد و نمود آن در ساختار اقتصادی - سیاسی ظاهر شد.^(۱۴)

اصل سود و انباشت سرمایه، اصلی جدید یا مربوط به قرون اخیر نیست اما گستردگی و نهادی شدن آن در قالب یک واحد سیاسی و نظام بین المللی اصلی بدیع و نو می باشد. سه عامل سوخت و قدرت جدید (بخار و بعد زغال سنگ)، وسایل مکانیکی و اخذ و بهره برداری بهینه از منابع طبیعی موجبات افزایش سطح تولید و عرضه را در اواسط قرن هجدهم در اروپا و بخصوص انگلستان فراهم آورد. افزایش عرضه کالا و خدمات، ضرورت ایجاد تسهیلات نوین را برای توزیع گسترده و به موقع بوجود آورد و به این وسیله شهرنشینی که یکی از مهمترین خصوصیات عصر جدید است ظهور نمود و شکل جدید زندگی از حالت اقتصاد معاش (Subsistence Economy) به حالت تولید انبوه (Mass Production) تقسیم نیروی کار (Division of Labor) و مبادله و تجارت متحول شد. با پیچیده تر شدن بافت اجتماعی، دولتها وظایف جدیدی را برعهده گرفتند. طبقات تجاری، مالی و صنعتی در اروپا در دهه های قبل از ۱۷۵۰ (سالی که حدوداً مصادف با انقلاب صنعتی در انگلستان است) فعالیت چشمگیری را شروع کرده بودند و به این ترتیب انباشت ثروت در اروپا از مدتها قبل آغاز شده بود. یکی از مورخین اقتصاد سیاسی به نام دیوید لندس (David Landes) پویایی،

یکی از شیوه‌های ایجاد تمایز میان جهان صنعتی و جهان سوم این است که اولی محاسبه و بهره‌برداری را در تمامی شئون زندگی اعمال نموده است و دیگری در آن به درجات مختلف ضعیف است و جهان صنعتی از طریق «نهادی کردن محاسبه» بر جهان سوم مسلط شده است.

هنگامی که محاسبه اصالت یافت بطور منطقی متد و روش نیز اصالت می‌یابد. از ۱۷۵۰ به بعد که اندیشه‌های توسعه‌گرایانه در اروپا حاکم شده است، روشها و متدها و اسلوبهای مختلف جهت بهره‌برداری انسان از طبیعت نیز مطرح شده است. بنابر این، ذهن محاسبه‌گریک ذهن متدیک و روش شناس است. زمانی که صنعت نساجی به عنوان موتور اولیه توسعه در انگلستان متولد شد، صنعتگران و تجار با توجه به بسط اندیشه محاسبه و تسلط، به فکر راهها و روشهای بهینه برای بهره‌برداری بهتر و تولید بیشتر افتادند و به این وسیله انواع و اقسام ماشینهای مکانیکی برای افزایش تولید ابداع شد و بعدها با اکتشاف سوختهای جدید، ماشینهای نساجی اختراع گردید. از آنجا که انباشت سرمایه و تسلط بر بازارها از طریق افزایش تولید میسر بود و تجارت و تولید مهمترین شاخص زندگی واقع گشته بود، ذهن و نحوه برخورد افراد در عصر محاسبه حالت «کاربردی» Applied به خود گرفت. بنابر این، محاسبه، روش، کاربرد، افزایش تولید و تسلط سیاسی همه با تسلسلی منطقی در موازات هم قرار گرفتند. به محاسبه در آوردن تمامی شئون زندگی چه از لحاظ نظامی و چه از حیث اقتصادی - سیاسی - اجتماعی و سپس به کارگیری همه جانبه روش و کاربرد در انجام کارها خود زمینه‌های قدرت و تسلط در داخل و خارج را برای کشورهای اروپایی فراهم آورد. از آنجا که دوره جدید سرمایه‌داری با

«گسترش»، «توسعه نامحدود» و «تسلط» همراه بود، در قرن هجدهم و به طور شدیدتر و مستقیم‌تر در قرون نوزدهم و بیستم، کشورهای اروپایی به دخالت همه جانبه در امور کشورهای جهان سوم امروزی پرداختند و در راستای بهره‌برداری از منابع طبیعی، امکانات و نیروی کار این مناطق، امپریالیسم قدیم، استعمار و امپریالیسم جدید را در طول دو قرن ۱۹۵۰ - ۱۷۵۰ و بعد از ۱۹۵۰ با شیوه‌های نو و بدیع و غیر مستقیم ایجاد نمودند. از ۱۷۵۰ به بعد در شرایطی که کشورهای صنعتی به تکنیک، صنعت و تولید مجهز می‌شدند، کشورهای جهان سوم امروزی در آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا همچنان به زندگی سنتی خود مشغول بودند و در شرایطی که کشورهای صنعتی به تدریج بر مراکز داد و ستد، مبادله، تولید، مناطق استراتژیک و مواد اولیه در اقصی نقاط جهان تسلط پیدا کردند، کشورهای جهان سوم امروزی توجهشان به داخل بود و با هجوم استعمار انسجام سنتی داخلی خود را از دست دادند و با نفوذ خارجی، اراده ملی، ارزشها و فرهنگ داخلی آنها تضعیف گشت و با گذشت زمان، درجه تأثیرپذیری، انعطاف‌پذیری و نفوذپذیری آنان افزایش پیدا کرد.

هم‌گرایی داخلی و توسعه

یکی از تحولاتی که توسعه را هموار و تقویت می‌کند بهم پیوستگی و توسعه بازارها، عرضه کنندگان، تولید کنندگان و سیستم پولی در داخل یک کشور علاقه‌مند به توسعه است. شبکه ارتباطات، حمل و نقل، ایجاد مناطق تجاری و صنعتی، بنادر و غیره از جمله ارکانی هستند که به توسعه جمعی و چندبعدی یک جامعه کمک می‌کنند. به عبارت دیگر، فقدان این ارکان توسعه را مختل کرده و کارایی آنرا به تأخیر می‌اندازد.^(۱۹) در همین راستا، ناسیونالیسم نیز در هم‌گرایی داخلی کشورهای توسعه یافته امروزی نه تنها زمینه‌ساز بوده بلکه از لحاظ نظری گفته می‌شود که یک ضرورت بوده است. در دوره‌های قبل از عصر جدید و حتی در تمدنهای آسیایی و آفریقایی، یک ملت یا فرقه به واسطه رهبر یا پادشاه و یا حاکمی که در رأس داشتند مورد شناسایی قرار می‌گرفتند و هویت می‌یافتند. روابط بین‌الملل، روابطی بود که میان حکام، شاهزادگان و پادشاهان وجود داشت. حتی مرکانتیلیسم قرون شانزدهم و هفدهم، یک مکتب اقتصادی در سطح هیأت‌های حاکمه بود و رفاه و ثروت برای عموم مردم از اصالت نظری و عینی برخوردار نبود.^(۲۰) بسیج عمومی برای کار و فعالیت، تولید و مصرف، انباشت سود و سرمایه و مبادله و رقابت با طرح اندیشه‌های هم‌گرایانه ناسیونالیستی اوج و تحرك تازه‌ای به خود گرفت.

با حذف پادشاهان و حکومت‌های فردی و مستبدانه آنان، اندیشه‌ها و

■ تا زمانی که سیر حرکت عمومی یک جامعه به طور منطقی و استدلالی در میان جناح‌های نافذ هیأت حاکمه بحث نشده و به اجماع نظر نرسد، برنامه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به مرحله اجراء گذاشته نخواهند شد. تغییر دائمی اهداف و نهادی نشدن آن‌ها در میان افراد و جناح‌ها و احزاب با نفوذ، کل جامعه را بلا تکلیف کرده و شتاب فعالیت و برنامه‌ریزی را مختل می‌کند.

■ یکی از مسائل مهم اجتماعی - اقتصادی که قبل از ظهور انقلاب صنعتی در اروپا شکل گرفت، مسئله مالکیت و امنیت در مالکیت بود. اگر قرار بود که قشر اقتصادی بر جامعه اروپایی حاکم شود می‌بایستی سود و سرمایه و ثروت او تضمین شود و از قالب روابط پادشاهان با خان‌ها و مالیات‌های اجباری دولت مرکزی خارج گردد.

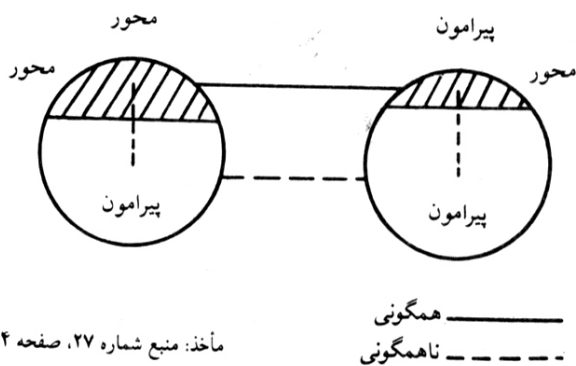
سیستم‌های بدیعی می‌بایست جایگزین می‌شد. روسو از کسانی بود که مردم یک جامعه را نه با شخص حاکم بلکه با ملت و هویت عمومی آنان مورد تأکید و شناسایی قرارداد.^(۲۱) در عصری که رقابت برای برتری و کسب بازارهای بین‌المللی و ابراز وجود سیاسی اقتصادی - نظامی مطرح شده بود، ماهیت، شخصیت و ویژگی‌های عمومی یک جامعه و ملت در بسیج کردن، متحول کردن، رقابتی کردن و امید بخشیدن آنان نقشی با اهمیت، تعیین کننده و «نهادینه شده» ایفا نمود. برای اولین بار در مجمع صلح اروپایی، یک نظام بی‌المللی اقتصادی - سیاسی مورد توافق قدرتهای اروپایی قرار گرفت. قبل از این دوره، فعالیت‌های غیرمترکم و پراکنده هر کشور با قوانین و برنامه‌های خاص خود آن کشور پی‌گیری می‌شد. اما بعد از توافق، دو اصل حالت عمومی بخود گرفت: اول آنکه توسعه اقتصادی در سایه یک نظم بین‌المللی و بین‌الدولی میسر است و دوم آنکه، نظام‌های سیاسی از یکدیگر مجزا بوده و با یک هویت خاص و مستقل از هم و در یک قالب رقابتی عمل کنند.^(۲۲)

هدف از طرح بحث هم‌گرایی تحت عنوان ناسیونالیسم این است که انسجام داخلی یک واحد سیاسی به مثابه یک پایه ثابت توسعه به معنای عام آن تجزیه و تحلیل شود. «ارگانسکی» یکی از نظریه پردازان توسعه معتقد است که توسعه دارای چهار مرحله می‌باشد: (۱) وحدت ملی، (۲) صنعتی شدن، (۳) رفاه ملی و (۴) وفور^(۲۳) ارگانسکی و بسیاری از نظریه پردازان توسعه اقتصادی^(۲۴) اعتقاد دارند که تا زمانی که یک وحدت عمومی و ملی پیرامون اهداف کلان یک جامعه (مثلاً توسعه اقتصادی و بسیج عمومی) پدید نیاید، توسعه در ارکان گوناگون آن جامعه متحقق نخواهد شد. ناسیونالیسم یکی از مفاهیمی بود که به وحدت ملی و فرهنگی و هویت تاریخی ملل کمک شایانی نمود و مجموعه جغرافیایی - اقتصادی آنها را از دیگران متمایز کرد و بسیج عمومی را مرام ساخت.

امپریالیسم و تشدید وابستگی

امپریالیسم به معنای گسترش مرزها و نفوذ در مناطق دیگر پدیده‌ای جدید نیست بلکه شکل و ماهیت آن در قرون اخیر نسبت به دوره‌های قبل متفاوت است. امپریالیسم قدیم از نیمه دوم قرن پانزدهم آغاز شده تا ۱۸۷۰ توسط اسپانیا، هلند، پرتغال و انگلستان از طریق تسلط بر سواحل بسیاری از کشورهای مبادلاتی در آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا و همچنین مستعمرات انگلستان در آمریکای شمالی، هند و اقیانوسیه توسعه یافت. امپریالیسم جدید از ۱۸۷۰ به بعد با تقسیم‌بندی جهان سوم امروزی میان قدرتهای استعماری اروپا شروع شد. در امپریالیسم قدیم،

شکل ۱- ساختار امپریالیسم



مأخذ: منبع شماره ۲۷، صفحه ۸۴

رفاه نسبی يك اجتماع تعريف كنيم، توسعه از ارکان ثابتی برخوردار است^(۳۱). به عبارت دیگر، توسعه عمومی يك جامعه ملاکهای روشن و علمی دارد که هر سیستم علاقمند به تناسب تاریخ، ارزشها و بافت داخلی خود می تواند آنها را به کار گرفته و اساس سیر تکاملی جامعه خویش قرار دهد. اگر توسعه را این چنین ببینیم و تحولات نظام بین المللی در سالهای آخر قرن بیستم را مدنظر قرار دهیم، جهان سوم با مشکلات سیاسی و اقتصادی ذیل در راستای تحقق بخشیدن به اهداف رشد و توسعه خود مواجه می باشد. تذکر این نکته ضرورت دارد که جهان سوم، مجموعه ای وسیع از کشورها با تواناییها و امکانات بالقوه و بالفعل متفاوت را در برمی گیرد. جهان در حال توسعه شامل کشورهای جهان سوم که از تواناییهای فراتری برخوردارند تشکیل شده و همچنین در برگیرنده کشورهای جهان چهارم و پنجم که از کمبود امکانات ساختاری و بعضاً از فقدان منابع طبیعی در رنج هستند، می باشد. بنابراین، واقع بینانه است اگر تصور کنیم که توسعه با توجه به امکانات بین المللی و سیر روندها در قرن آینده در کشورهای محدودی (مانند اعضای اوپک، کشورهای خاور دور، پاکستان، هند، برزیل، آرژانتین و چند کشور دیگر) امکان پذیر خواهد بود.

مشکلات ساختاری - سیاسی

مشکلات سیاسی را در چهار قسمت (۱) منافع ملی، (۲) جوامع طبقه بندی شده، (۳) تحزب و (۴) اصل پاسخگویی، تجزیه و تحلیل می کنیم.

۱- منافع ملی (National Interests). یکی از مشکلات عمده در کل جهان سوم (و به نسبت های مختلف)، روشن نبودن اهداف و منافع کلان جامعه است. تا زمانی که سیر حرکت عمومی يك جامعه به طور منطقی و استدلالی در میان اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به مرحله اجراء گذاشته نخواهد شد. تغییر دائمی اهداف و نهادی نشدن آنها در میان افراد و جناحها و احزاب بانفوذ، کل جامعه را بلا تکلیف کرده و شتاب و فعالیت و برنامه ریزی را مختل می کند. در شرایطی توسعه جدى خواهد بود که از اجزاء لاینفک منافع ملی محسوب گردد.

۲- جوامع طبقه بندی شده (Stratification). یکی دیگر از مشکلات اجتماعی کشورهای در حال توسعه، فرهنگها و سطوح مختلف آموزشی اقشار مختلف شهری و روستایی است که برنامه ریزی را مشکل می نماید. همچنین جوامعی که به دیدگاهها و احزاب و جهان بینی های متفاوتی تقسیم شده اند، دیرتر و مشکل تر به اجماع نظر می رسند. طبیعی است که اگر جامعه ای از يك فرهنگ و جهان بینی واحدی برخوردار باشد سهل تر به يك استراتژی ملی و روشهای تحقق آن دست خواهد یافت.

۳- تحزب (Multi - Party Political System). سیستم حزبی تلافی اندیشه ایجاد می کند و کار اجرایی و پدیده پیچیده تقسیم قدرت را با سهولت بیشتری به پیش می برد. تا زمانی که مسائل سیاسی جامعه ای حل نشود مسیر اقتصادی - اجتماعی آن روشن نخواهد شد. از عمده مشکلات کشورهای جهان سوم و بخصوص چهارم و پنجم نحوه برخورد با پدیده قدرت، تقسیم قدرت و چرخش قدرت است. ضعف یا فقدان روشهای اثبات با پدیده های فوق همچنان شکل گیری اهداف و استراتژیها و اجرای برنامه هایی که نیاز به بسیج همگانی را دارد به تأخیر می اندازد. تحزب یکی از روشهای سالم برخورد با اندیشه ها، روشها و برنامه های مختلف در يك جامعه روبه توسعه است.

بازرگانی مهمترین ویژگی ایجاد رابطه با مناطق دنیا بود هر چند بعضاً به مخاصمه و نفوذ سیاسی نیز می انجامید. اما در امپریالیسم جدید، تجاوز همه جانبه به تمامی شئون فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ممالک جهان سوم روش توسعه، نفوذ، بهره کشی و بهره برداری از منابع و نیروی کار بود.^(۳۵)

امپریالیسم جدید مجموعه ای از توسعه اقتصادی و تسلط سیاسی می باشد که توسط عده ای از کشورهای محور (Center) بر مناطق پیرامونی (Periphery) اعمال می شود. در مورد علل ظهور امپریالیسم جدید، دیدگاههای مختلف سیاسی، اقتصادی و جامعه شناختی مطرح شده است و هر يك از سه گروه ادله خود را عرضه نموده اند.^(۳۶) «جوهن گلتونگ» (Johan Galtung) یکی از نظریه پردازان امپریالیسم يك طرح ساختاری در این مورد ارائه داده است. او معتقد است که امپریالیسم يك رابطه است میان محور و پیرامون. گلتونگ محور و پیرامون را به دو قسمت مجدد محور و پیرامون تقسیم می کند (شکل ۱). خط ممتد میان محور محور و محور پیرامون نشانگر همگونی (Harmony) در رابطه است. خط بریده میان محور محور و پیرامون محور، محور پیرامون و پیرامون پیرامون و همچنین پیرامون محور و پیرامون پیرامون نمایانگر ناهمگونی (Disharmony) در رابطه می باشد. شکل يك ساختار عمومی امپریالیسم را معرفی می نماید.^(۳۷) منظور از همگونی، اشتراك در منافع تولیدی، مالی و خدماتی است که میان محورها چه در چارچوب کشورهای صنعتی و چه در چارچوب کشورهای جهان سوم وجود دارد.

در مرحله ای دیگر از بحث خود، گلتونگ به عملکردهای مختلف امپریالیسم می پردازد و آنها را مجموعاً به پنج نوع تقسیم بندی می کند که عبارتند از: اقتصادی، سیاسی، نظامی، ارتباطی و فرهنگی. مقصود او از امپریالیسم اقتصادی، استثمار منابع طبیعی و مواد اولیه در پیرامون توسط محور است که در جریان مبادلات نابرابر صورت می گیرد و نفع برنده اصلی محور می باشد. منظور از امپریالیسم سیاسی، ارائه تصمیمات از جانب محور و اطاعت از طرف پیرامون است. این اصل سیاسی تقویت کننده و مکمل امپریالیسم اقتصادی است. امپریالیسم نظامی، حکایت از ابزار حمایت برای موجودیت پیرامون و نابودی او در صورت اعتراض و مقابله می نماید که به نوبه خود مکمل امپریالیسم سیاسی می باشد. امپریالیسم ارتباطی به تسلط محور در مواردی مانند اخبار، اطلاعات و ابزار ارتباطی اشاره می کند. در نهایت، امپریالیسم فرهنگی به امر آموزش و سلطه فرهنگی مربوط می شود. امپریالیسم فرهنگی بیشترین اثر را در انطباق شرایط داخلی محور با پیرامون به جای می گذارد. این پنج اصل سلطه بهم مرتبط بوده و در موازات هم قرار دارند.^(۳۸)

پس از گذشت ده سال از مقاله خود، گلتونگ در مقاله ای دیگر،^(۳۹) تأکید می کند که بازیگران در مسئله امپریالیسم آنچنان با اهمیت نیستند و جریان امپریالیستی و مکان و شیوه آن که دائماً در حال تغییر است از اولویت تحلیلی بیشتری برخوردار است. هر چند بررسی ساختاری گلتونگ از امپریالیسم يك حالت شبکه ای دارد و کمتر می توان مباحث علی را از آن استخراج کرد اما زمینه ساز بسیار مناسبی برای ترسیم تصویری روشن از جایگاه کشورهای مختلف در صحنه روابط و کنشها و واکنشهای بین المللی چه در دوران استعمار و چه در شرایط فعلی می باشد.

همچنان که گلتونگ اشاره می کند در سالهای ۱۹۴۵-۱۸۷۰، هر پنج نوع امپریالیسم از جانب کشورهای استعماری در جهان سوم امروزی اعمال گردید. در این جریان، حکام و ساختارهای جهان سوم که به درون متمایل بودند و نه به برون و آمادگی دفاع از تمامیت ارضی و نظام اجتماعی خود را نداشتند به سرعت در مسیر حرکت کشورهای صنعتی و در موازات منافع آنها حل شدند. بعد از جنگ جهانی دوم و شروع دوران استعمارزدائی، پرده جدیدی از تاریخ کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا که نسبتاً از سرنوشت مشترکی برخوردار بودند برافراشته شد.^(۴۰)

مشکلات ساختاری جهان سوم

مبحث توسعه در نظام بین المللی کنونی، اجتناب ناپذیر، انکارناپذیر و هدف عمومی کشورها شده است. هر چند بهره برداری فرهنگی، ملی و مملکتی از توسعه تابع ارزشهای کلی يك جامعه است، اما اگر توسعه را تحرك، ارتقاء و

۴- اصل پاسخگویی (Accountability) در چارچوب روشن شدن منافع ملی، انسجام فرهنگ اجتماعی و سیستم چند حزبی، اصل پاسخگویی به معنای متعهد بودن افراد، سازمانها و مراکز تصمیم‌گیری در مقابل اظهارنظرها و عملکردهای خود، اصلی تقویت‌کننده و تسهیل‌کننده می‌باشد. هر چند ضعف جهان سوم در این مقوله به مثابه اجزای همه‌جانبه این اصل در کشورهای غیر جهان سوم نیست اما در مجموع، اجرا شدن و نهادی شدن و عقلایی شدن آن، در نهایت به تصحیح‌پذیری و رشد تکاملی یک جامعه کمک می‌کند.

مشکلات ساختاری - اقتصادی

مشکلات اقتصادی را در پنج قسمت (۱) کارایی، (۲) مطلوبیت، (۳) طبیعت‌گرایی، (۴) دید درازمدت و (۵) سازماندهی اقتصادی بررسی می‌نمایم.

۱- کارایی (Efficiency). یکی از مشکلات عمده جهان سوم که در زندگی سنتی نهفته است عدم توجه به ضعف کارایی است که در تمامی شئون زندگی اجتماعی انعکاس دارد اما در دنیای رقابتی امروز، فقدان آن بیشترین صدمه را به نظام تولیدی - خدماتی جامعه وارد می‌کند. منظور از کارایی نهایت بهره‌برداری از امکانات موجود است که در واقع از سه عنصر اهداف اقتصادی، سیستم آموزشی و فرهنگ اجتماعی نشأت می‌گیرد.

۲- مطلوبیت (Utility). مقصود از مطلوبیت، هدف داشتن و نفع داشتن و جهت داشتن کارها، فعالیت‌ها و مؤسسات است. به درجه‌ای که این ویژگیها از اجزاء فرهنگ اقتصادی یک جامعه محسوب گردد به همان درجه کارایی، رقابت و تولید کیفی جنبه عمومی پیدا می‌کند. در کشورهای جهان سوم (و برخی کشورهای جهان اول مانند جنوب اروپا)، این اصل به طور نسبی جزء فرهنگ فردی و اجتماعی نیست و به دلیل نهادی نشدن متد، روش و محاسبه، افزایش سود و نفع و تقلیل هزینه‌ها در انجام همه نوع کار چه در سطح فردی و چه در سطح مؤسسات و نهادها جنبه «خصلت» و «ذاتی» پیدا نکرده است. البته باید متذکر شد که فقدان یا ضعف این اصل در میان کشورهای جهان سوم به درجات مختلف مشاهده می‌شود. مثلاً پاکستان و کره جنوبی به مراتب جلوتر از کشورهای آفریقایی هستند و در نهادی کردن کارایی و مطلوبیت در فرهنگ اجتماعی موفق تر بوده‌اند.

۳- طبیعت‌گرایی (Naturalism). توجه به محیط طبیعی انسان و بهره‌گیری از امکانات و منابع آن (طبیعی و کانی) با متد و تکنیک در راستای رفاه و آسایش و تولید و رقابت انسان از ویژگیهای جامعه‌ای است که توسعه و بهینه‌سازی و حرکت از وضع فعلی به وضع مطلوب را از اهداف خود قرار داده است. یقیناً، این به معنای غایی قراردادن سیر حرکت فرهنگی انسان نیست بلکه به مفهوم بهبود وضع زندگی و رفاهی اوست. در کشورهای جهان سوم که زندگی سنتی مرسوم بوده و به دلایل تاریخی، استعماری و فرهنگی، طبیعت‌در اختیار دولتهای مرکزی و بخشهای مختلف اجتماعی قرار نگرفته و یا به دلایل نابرابریهای موجود در نظام سیاسی - اقتصادی بین الملل به قیمتهای ارزان فروخته می‌شود، طبیعت‌گرایی در صورتی می‌تواند با کارایی همراه گردد که تکنولوژی و تخصص به کار گرفته شود.

۴- دید درازمدت (Long - Term Perspective). دید درازمدت به معنای آینده‌نگری است. اگر زمان اهمیت پیدا کند و آینده قرار باشد که از وضع کنونی بهتر شود باید به طور منطقی کار و همت، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری، روش و تکنیک دست به دست هم داده و آینده را شکل دهند. زمانیکه ارتقاء، زمان و آینده مهم تلقی شوند، چرخ سیاسی - اقتصادی جامعه با دقت، همت و سرعت بیشتر حرکت می‌کند. در بسیاری از کشورهای جهان سوم به دلایل استعماری، عدم کارایی سیستم‌های سیاسی و بسته بودن جو فکری، دید درازمدت و آینده‌نگری آموزش داده نمی‌شود و جامعه به نسبت تواناییها و استعداد خود از امکانات بهره‌گیری نمی‌کند.

۵- سازماندهی اقتصادی (Economic Organization). مقصود از سازماندهی اقتصادی، مرتبط بودن ارکان اقتصادی یک جامعه است. ارکان

■ ناسیونالیسم نه تنها زمینه ساز، بلکه يك ضرورت برای همگرایی داخلی کشورهای توسعه یافته امروزی بوده است و با طرح اندیشه‌های همگرایی ناسیونالیستی در این کشورها، بسیج عمومی برای کار و فعالیت، تولید و مصرف، انباشت سود و سرمایه و مبادله و رقابت، اوج و تحرك تازه‌ای گرفت.

■ شهرنشینی بدون ضابطه، تولید ناخالص ملی اندک، اتکاء به صادرات مواد اولیه، بدهیهای کلان، ضعف در رقابت صنعتی، فقدان صنایع مادر، نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی توسعه نیافته، مشکلات مربوط به انتقال قدرت، نظام مالیاتی، تقسیم عادلانه ثروت، فرهنگ اقتصادی، نوسان در تعریف منافع ملی و غیره همه از مقوله‌های جهان سوم هستند که معمولاً در مقام مقایسه با کشورهای صنعتی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند.

بانکی، مالیاتی، کشاورزی، صنعتی و خدماتی يك جامعه همه باید در راستای اهداف کلان اقتصادی عمل کنند و مستقل از یکدیگر و نامرتب سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی نمایند.

در کشورهای جهان سوم به دلیل سابقه اندک مملکت‌داری و کوتاه بودن زمان سعی و خطا (Trial and Error) و در نتیجه محدود بودن سنت‌های انباشته شده اداره جامعه، نهادها و ارکان اقتصادی سیر طبیعی و تکاملی خود را طی نکرده‌اند و با برخوردهای مقطعی و لحظه‌ای (Ad hoc) از هم گسیختگی سیاسی و عملکردی ایجاد می‌کنند. و به ساختار جامعه لطمه زده، توسعه منطقی آنرا به تأخیر می‌اندازند. انسجام ارکان اقتصادی يك جامعه مقدمتاً به شناخت و سپس به تکامل تدریجی سیاستها و برنامه‌ها نیاز دارد. بسیاری از کشورهای جهان سوم پس از استقلال و دوره استعمار زدایی اهداف صنعتی شدن و رقابت در تولید و بازاریابی کالاهای سنگین سرمایه‌ای (الجزایر، نیجریه و مکزیک به عنوان مثال) را بی‌گیری کردند، ولی چون سیستم اداری، فنی، آموزشی و اقتصادی آنها آمادگی چنین برنامه‌هایی را نداشتند، عاقبت این برنامه‌ها به شکست انجامید و برای مدتها نیروها و امکانات جامعه تلف شد. بنابراین، بلند پروازی در شرایطی که هنوز پایه‌های ساختاری بنا نشده بود، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری را در بسیاری از کشورهای جهان سوم مختل کرد.

ویژگیهای اقتصادی فوق به عنوان مشکلات ساختاری جهان سوم عمدتاً ریشه در نابسامانیهای فرهنگی - سیاسی دارد. بنابراین، با بهبود وضع فرهنگی - سیاسی، زمینه هموار کردن مشکلات اقتصادی پدید می‌آید. به عقیده ما، تمامی نکات نه‌گانه فوق جنبه علمی - انسانی دارند. سیستم‌های ارزشی - اعتقادی کشورهای جهان سوم می‌تواند جهت‌گیری این عوامل را به عهده بگیرد و در نحوه ارتباط آنها و فعلیت یافتن این اصول، جرح و تعدیل‌هایی انجام دهد. در واقع، بزرگترین چالش در مقابل رهبران جهان سوم، یافتن تلفیق مطلوب از «اسلوبهای علمی» و «مبانی ارزشی» است که جوامع آنان را زنده، پویا، کارآمد و رقابتی به پیش ببرد.

ویژگیهای جهان سوم

چگونگی و آینده توسعه اقتصادی در جهان سوم بطور فزاینده‌ای به زیربنای اقتصادی (Infrastructure) و امکانات مواد اولیه پیوند خورده است. اهمیت سازمانهای بین‌المللی در جهت بهبود، تسهیل و گسترش امر توسعه در جهان سوم کاهش یافته و اغلب ممالک به سوی روابط دو جانبه و یا همکاریهای منطقه‌ای سوق پیدا کرده‌اند. بعضی از کشورهای جهان سوم، عوامل مهم ذیل

را جهت توسعه اساس قرار داده اند از جمله آنان: ظرفیت بیشتر برای همکاری با کشورهای دیگر، ظرفیت بیشتر برای ابداعات تکنیکی و سازماندهی، احیای جو توسعه در جامعه، تغییر کیفیت توسعه در جامعه، تلفیق صحیح محیط زیست، منابع و اقتصاد در تصمیم گیری، حفظ سطح رشد جمعیت قابل اداره و زافع نیازهای عمومی در اشتغال، سوخت، تغذیه و منابع اولیه.

کشورهای صنعتی بطور تدریجی از سوخت و مواد اولیه کمتری استفاده خواهند کرد. این به معنای تقلیل تولید نیست بلکه افزایش بازدهی و تغییر شکل تولید است. همچنین کشورهای صنعتی از بازارهای کمتری برای جذب کالاهای تمام شده از جانب ممالک جهان سوم برخوردار خواهند بود. رشد اقتصادی در بسیاری از ممالک جهان سوم بعلت تقلیل قیمت کالاهای تمام شده، بدهیهای خارجی و تقلیل وامهای توسعه و روند حمایت از صنایع داخلی در جهان صدمات بسیاری را بخود دیده است.

بین سالهای ۱۹۸۴-۱۹۸۰، ممالک جهان سوم بعلت تقلیل قیمت کالاهای تمام شده نزدیک به ۵۰ میلیارد دلار ضرر کردند. اغلب اینها از کشورهای آفریقا و آمریکای لاتین هستند. در دهه ۱۹۸۰، بطور میانگین تولید ناخالص داخلی در کشورهای در حال توسعه ۵۰ درصد کاهش یافته است. تقریباً تمامی نخبگان سیاسی در کشورهای جهان سوم، رشد اقتصادی، نوسازی و صنعتی شدن را مکتب فکری خود قرار داده اند. افزایش انتظارات عموم مردم (Rising Expectations of the Public) یکی از خصوصیات عصر حاضر شده

است و تقریباً در تمامی ممالک، مردم امکانات رفاهی و آموزشی و اجتماعی بیشتری را انتظار دارند و بیشترین فشارها برای تأمین این انتظارات «فرد نوعی» در جهان امروز بردوش دولتها می باشد. تحمل «فقر» و «محرومیت» بعنوان یک روند عمومی در جهان کنونی کمتر شده است. یکی از مهمترین دلایل بوجود آورنده این امر افزایش شگفت آور ارتباطات در سطح جهان می باشد که افکار، خواسته ها، نیازها و امیال را بهم نزدیکتر می کند. در شرایط و روندهای کنونی، کشمکش میان ممالک در تقسیم «ثروت» و «امکانات» افزایش یافته است و جهان سوم بطور کلی از توان سیاسی و فکری ضعیفتری جهت دریافت ثروت و امکانات برخوردار است.

علیرغم بعضی موفقیتها مانند اوپک، دیگر کوششها برای همکاری جنوب - جنوب و شمال - جنوب به مثابه همکاریهای دسته جمعی با دستاوردهای چشمگیری روبرو نبوده است. روند امروزی به سوی روابط دو جانبه و یا چند جانبه می باشد. همکاریهای وسیع ما بین کشورهای جهان سوم در راستای توسعه، چندان بجشم نمی خورد.

طرح اقتصاد نوین بین الملل

در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۴، ممالک جهان سوم جهت مقابله و درحواست همکاری جمعی اقدام به تدوین طرح اقتصاد نوین بین الملل نمودند. روح این طرح حاکی از مفروضات معتقدان به اقتصاد ساختاری بود بدین معنا که توسعه در چهارچوب اقتصاد بین الملل میسر است و در صورت اتحاد سیاسی جنوب، شمال مجبور به همکاری و مبادله متساوی خواهد بود.

تقاضاهای این طرح نوین عبارت بودند از: اقداماتی که منجر به احاطه بیشتر کشورهای جهان سوم بر اقتصاد کشورشان بخصوص در منابع طبیعی می شد؛ موافقتهایی که قدرت خرید کشورهای جنوب را افزایش می داد و به بهبود وضع مبادله مواد اولیه با کشورهای صنعتی منجر می شد؛ تدوین مقرراتی که به کنترل وسیعتر فعالیتهای شرکت چند ملیتی ختم می شد؛ تقلیل هزینه های تکنولوژی غربی و افزایش انتقال آن؛ افزایش کمکهای خارجی؛ فرونشانی فشارهای ناشی از بدهیهای خارجی با صادرات بیشتر کالاهای تمام شده جهان سوم به بازارهای کشورهای صنعتی و نقش بیشتر تصمیم گیری کشورهای جنوب در بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان ملل و سازمانهای دیگر بین المللی و متوجه کردن این نهادها به نیازهای کشورهای در حال توسعه. قسمت اعظم این تقاضاها بدون نتیجه باقی مانده است.

بطور کلی، نتایج اجرای طرحهای گوناگون توسعه در جهان سوم نشان می دهد که این کشورها باید از یک دولت قوی برخوردار باشند؛ توانایی اولویت بندی را در خود پرورش دهند؛ یک برنامه اقتصادی منسجم را پیاده کنند و اصلاحات لازم را برای توسعه به مرحله اجرا برسانند.

■ **بزرگترین چالش در مقابل رهبران جهان سوم، یافتن تلفیق مطلوب از «روشهای علمی» و «مبانی ارزشی» است که جوامع آنان را زنده، پویا، کارآمد و رقابتی به پیش ببرد.**

■ **امپریالیسم به معنای گسترش مرزها و نفوذ در مناطق دیگر پدیده ای جدید نیست، بلکه شکل و ماهیت آن در قرون اخیر نسبت به دوره های قبل تفاوت یافته است.**

■ **در امپریالیسم قدیم، بازرگانی مهمترین ویژگی ایجاد رابطه با مناطق دنیا بود هر چند بعضاً به محاصره و نفوذ سیاسی نیز می انجامید. اما در امپریالیسم جدید، تجاوز همه جانبه به تمامی شئون فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ممالک جهان سوم، روش توسعه نفوذ، بهره کشی و بهره برداری از منابع نیروی کار است.**

هم اکنون، جهان سوم به مثابه یک گروه متحد و متشکل موجودیت ندارد. تقسیم بندیهای گوناگونی میان این ممالک دیده می شود. در نظامی که رقابت میان کشورها رو به افزایش است و مجدداً اصول مرکانتیلیستی بر آن حاکم شده است، کشورهای جهان سوم نیز در این میدان رقابت به اجبار به دنبال آن هستند که بهترین روابط اقتصادی دو جانبه و منطقه ای را کسب کنند. بدهیهای خارجی کشورهای جهان سوم از ۱۰۰ میلیارد دلار در اوایل دهه ۱۹۷۰ به بیش از یک تریلیون و ۲۰۰ میلیون دلار در اوایل ۱۹۹۰ رسیده است. بالاترین ارقام بدهی را سه کشور برزیل (۹۹ میلیارد دلار)، مکزیک (۹۷ میلیارد دلار) و آرژانتین (۴۸ میلیارد دلار) دارا هستند.

در اقتصاد سیاسی کنونی، سرمایه و تکنولوژی از تحرك برخوردار بوده و این در حالی است که نیروی کار بطور کلی غیر متحرك باقی مانده است. تغییرات دانسی در مزیت نسبی کشورها، پیشرفتهای ارتباطاتی و حمل و نقل و همچنین سیاست گذاریهای جذب کننده کشورهای مختلف (بعضاً جهان سوم) باعث می شود که شرکتهای چند ملیتی تأسیسات تولیدی خود را در ممالکی که از امتیازاتی برخوردار هستند دایر کنند. در میان این امتیازات، نیروی کار ماهر و کم هزینه، امتیازات مالیاتی و نزدیکی به بازارهای مصرفی را می توان نام برد. بین المللی شدن تولیدات (Internationalization of Production) صنعتی و مصرفی موجب شده که شبکه ای از روابط پیچیده و عمیق میان شرکتهای بزرگ جهانی و کشورهای مختلف بوجود آید. تحرك شدید سرمایه و افزایش بی رویه ماهیت مزیت نسبی، رقابت شدیدی را در صحنه بین المللی جهت سرمایه گذاری ایجاد نموده است. از طریق سیاستهای جذاب مالیاتی، تقلیل موانع مبادلاتی و آموزش نیروی انسانی ماهر (مثل تایوان) بعضی از ممالک جهان سوم کوشش می کنند که سرمایه گذاریهای خارجی را به سوی خود سوق دهند و شرکتهای چند ملیتی جهت ورود به بازار کار و مصرف این کشورها شدیداً رقابت کرده و بدینوسیله به نحوه تمرکز اقتصادی و فعالیتهای تولیدی در سطح بین المللی اثر می گذارند.

کشورهای جهان سوم بعلت انعطاف پذیری و ضعفهای گوناگون سعی نموده اند که از طریق سازمانهای بین المللی و منطقه ای و همچنین به وسیله ترتیبات و توافقات اعتباری، برای ارتقاء موقعیت و قدرت سیاسی خود استفاده کنند. کشورهای صنعتی غرب متقابلاً در مذاکرات خود در سازمانهای مختلف

بین المللی و در مجامع شمال - جنوب این ارزش را مطرح کرده اند که ممالک جهان سوم با مکانیسم بازار و رقابت با تولید کنندگان مختلف در سطح بین المللی می توانند قدرت سیاسی و اقتصادی کسب کنند. تا اوایل دهه ۱۹۷۰، کشورهای جهان سوم نقش عمده ای در نهادها و سازمانهای بین المللی نداشتند اما با ملموس شدن مشکلات خود و معتقد شدن به وحدت سیاسی جهت کسب امتیاز از شمال، شرکت گسترده و فعالانه خود را شروع کردند اما این فعالیتها نتیجه مشهودی به جای نگذاشته است و جنوب به صورت یک واحد عمده در نظام سیاسی بین الملل نتوانسته است امتیازات چشمگیری را از شمال کسب نماید. اکثر کشورهای جهان سوم با توافقی دو جانبه با کشورهای دیگر اعم از صنعتی و غیر صنعتی و یا سازمانهای مالی و اقتصادی، به تنظیم روابط اقتصادی و سیاسی خود پرداخته اند. کشورهای جنوب تا به امروز توانایی ایجاد یک سیستم جایگزینی سیاسی - اقتصادی بین المللی و یا حتی منطقه ای را از خود نشان نداده اند. روابط اقتصادی کشورهای جهان سوم عمدتاً بطور عمودی با شمال است و کمتر به صورت افقی با دیگر کشورهای جنوب است. این روابط کلیدی زمینه های انعطاف پذیری سیاسی را نیز افزایش می دهد. سیستم حاکم بر این روابط سیستم کشورهای صنعتی است که توسط آنها قوانین و مقررات و حدود روابط تعیین می گردد. بنابراین، کشورهای جهان سوم بدلیل تاریخی و ضعفهای درونی حتی به صورت یک بلوک سیاسی از اهرمهای قوی برخوردار نیستند. رشد ناموزون میان جهان سوم و جهان صنعتی شکافهای موجود را تقویت می نماید. با توجه به روندهای موجود، بنظر نمی آید که جهان سوم به صورت یک مجموعه نقش مهمی در تقسیم قدرت بین المللی در دهه های آینده ایفا نماید. بعضی از کشورهای مقتدر جهان سوم با بهره برداری از امکانات سیستم بین المللی بصورت منفرد مطرح خواهند بود.

یکی از مسائل مهمی که در کسب و حفظ قدرت سیاسی در نظام بین الملل کنونی مطرح می باشد سیستم های منسجم اجتماعی است. گفته می شود که پیشرفت عمومی که نتیجه آن قدرت سیاسی یک کشور است در سیستم های موزون داخلی میسر است. به عبارت دیگر، شبکه ای که کانونهای مهم داخلی آن از انسجام و بازدهی و نظم و از همه مهمتر سازماندهیهای قوی و منظم برخوردار باشد. مکانیسمهای ایجاد این سیستم اجتماعی منسجم، رهبری و مدیریت قوی، تواناییهای تشکیلاتی، اهمیت دادن به نهاد سازی اجتماعی، نظم، علم گرایی و دستیابی به اجماع نظر آگاهانه میان جناحهای گوناگون هیأت حاکمه یک کشور محسوب می شوند

به طور اختصار، با توجه به تحولات بلوک شرق و روابط دو ابرقدرت، آینده بسیاری از مناطق و کشورهای جهان سوم نامطمئن به نظر می رسد. حل مسائل سیاسی در داخل و تنظیم یک خط مشی سیاسی - اقتصادی - فرهنگی مبتنی بر شناختهای علمی و عینی، موجبات ثبات سیاسی و توسعه مستمر را فراهم خواهد آورد و از غلظت ابهام و بی اطمینانی خواهد کاست. در این راستا، بعضی از کشورهای جنوب (در جهان سوم) نسبت به بعضی دیگر (در جهان های چهارم و پنجم) از فرصتها، امکانات و تواناییهای به مراتب بیشتری برخوردارند و در نظام بین المللی قرن بیست و یکم از کارایی، آمریت، شتاب و تأثیر گذاری فراتری بهره خواهند برد. به عنوان مثال، می توان پاکستان، کره جنوبی، برزیل و آرژانتین را نام برد.

در این مقاله هدف علمی این بود، که جهت شناخت جهان سوم، مجموعه ای از متغیرهای «ساختاری» با یک دید تاریخی عرضه گردد. بدون تردید، متغیرهای ساختاری ارائه شده به مثابه تحلیلهای مطلق نیستند بلکه زمینه را برای بحث و گفتگو، اثبات و ابطال فرضیه ها و پهنای کردن افق دید مساعد و هموار می کنند. این نکته را نباید از نظر دور داشت که در سایه توسعه ساختارهای استقرایی، نزدیک تر کردن شناختها به یکدیگر میسر خواهد بود. امید است این کوشش ناچیز، به ساختاری کردن معرفت روابط بین الملل کمک کرده باشد.

زیر نویس ها:

۱. منظور از انباشتی (یا متراکم)، تأثیر پذیری یک واقعه یا اندیشه از وقایع و اندیشه های قبلی است و همینطور تأثیر گذاری آن بر وقایع و اندیشه های بعدی. به عبارت دیگر، یک محقق با نگرشی عمیق می بایستی سیر تأثیر گذاری و تأثیر پذیری اندیشه ها را که ساختار هر مقطعی را شکل می دهند مورد شناسایی قرار دهد. در این مسیر، محقق طبعاً اهمیت و ویژگی یک اندیشه را می تواند بر اندیشه ای دیگر

روشن سازد. مجموعه ای از این تحلیل ها که علتها و معلولها را نمایان کند، روش انباشتی یا متراکم گویند. محقق در این روش به اتصال منطقی وقایع و اندیشه ها می پردازد.

۲. به عنوان مثال رجوع کنید به:

Scott Thompson, *The Third World*, (San Francisco: ICS, 1983); Hough Jerry, *The Struggle for the Third World*, (Washington D.C.: Brookings, 1986).

3. Immanuel Wallerstein, *The Modern World System*, (New York: Academic press, 1976); Hayward Alker, "Dialectical Foundations of Global disparities", in *International Studies Quarterly*, Vol. 25, No. 1, March 1981, pp. 69-98.

4. Hans-Henrick Holms, "The End of the Third world?," *Review of International Affairs*, April 1990, pp. 15-19

۵. برای مثال، به کتاب ذیل به عنوان یک مرجع تاریخی - سیاسی رجوع کنید:

Paul Kennedy, *The Rise and Fall of the Great Powers*, (New York: Random House, 1987), p.3.

و همچنین به کتاب ذیل به عنوان یک مرجع تاریخی اقتصادی رجوع نمایید:

Douglass North and Robert Thomas, *The Rise of the Western World*, (Cambridge: Cambridge University Press, 1973), p. 102

۶. مقاله «فرهنگ توسعه و جهان سوم»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۸، خرداد ۱۳۶۸

7. Ali Mazrui, *The Africans*, (New York: Little and Brown, 1986), and James Burke, *The Day the Universe Changed*, (New York: Little and Brown 1985), pp.34-44.

8. Fernand Braudel, *The Mediterranean and the Mediterranean World in the Age of Philip II*. Translated by Sian Reynolds. (New York: Harper and Row, 1972-1973). Reviewed by John Armstrong in *World Politics*, 29:4 (July 1977), pp. 627, 632).

9. Immanuel Wallerstein, *The Modern World - System*, (New York: Academic Press, 1976). Reviewed by Peter Gourevitch, in *Comparative Politics*, April 1978, pp. 419-438.

۱۰. منبع پیشین، صفحه ۴۲۲.

11. George Modelski, «The Long Cycle of Global Politics and the Nation - State», in *Comparative Studies in Society and History*, April 1978, pp. 214-235.

12. Barrington Moore, Jr. *The Social Origins of Dictatorship and Democracy*, (Boston: Beacon Press, 1966).

13. Max Weber, *The Protestant Ethic and The Spirit of Capitalism*, (New York: Scribner's Sons, 1976), the introductory chapter by Anthony Giddens. pp. 1-12.

۱۴. منبع پیشین، صفحه ۴۵.

15. David Landes, *The Unbound Prometheus*, (London: cambridge University Press, 1969), pp. 14-15.

۱۶. منبع پیشین، صفحات ۱۸ - ۱۵.

17. Robert Heilbroner, *The Worldly Philosophers*, (New York: Simon and Shuster, 1980), pp. 40-71.

۱۸. لغت Rationality در زبان فارسی به عقلانیت ترجمه شده است اما در این نوشتار با توجه به حاکمیت مدن و روش و مشاهده عینی بر فرهنگ کشورهای صنعتی و بررسیهای سود و زیان در تمامی شئون زندگی و اصولاً الویت داشتن منطق علمی و عینی و همگانی بر سلیقه و تخیل، بجای عقلانیت که در فرهنگهای مختلف معانی گوناگونی را اطلاق می کند لغت «محاسبه» را انتخاب کرده ایم.

19. George Dalton, *Economic Systems and Society*, (New York: Penguin Books, 1974), pp. 34-38.

20. Edward Carr, «States and Nationalism: The Nation in European History», in *States and Societies*, Edited by David Held et al., (New York: New York University Press, 1983), pp. 181-183.

۲۱. منبع پیشین، صفحات ۱۸۵ - ۱۸۴.

۲۲. منبع پیشین، صفحات ۱۸۷ - ۱۸۶.

23. Ronald Chilcote, *Theories of Comparative Politics*, (Boulder: Westview Press, 1981), p. 279.

۲۴. در دهه ۱۹۵۰، نظریه پردازان نونگر توسعه اعتقاد داشتند که توسعه اقتصادی منحصر به سرمایه، تکنیک و نیروی کار ماهر محتاج است. در دهه ۱۹۸۰ و به خصوص از زمانیکه برنامه های جهان سومی با شکست مواجه شده است، اهمیت وحدت ملی، اجماع نظر در سطح هیأت حاکمه و ناسیونالیسم اقتصادی به عنوان مقدمه توسعه اقتصادی مطرح شده است. به عنوان مثال رجوع کنید به: مجیب الحق «مردم و توسعه»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال سوم، شماره هفتم، تیرماه ۱۳۶۸، صفحات: ۴۴ - ۴۰.

25. Benjamin Cohen, *The Question of Imperialism*, (New York: Basic Books, 1973), pp. 19-34.

۲۶. منبع پیشین، صفحات ۸۲ - ۳۴.

27. Johan Galtung, «A Structural Theory of Imperialism», *Journal of Peace Research*, No. 8, 1971, p.85.

۲۸. منبع پیشین، صفحات ۱۰۰ - ۹۵.

29. Johan Galtung, «A Structural Theory of Imperialism - Ten Years Later», *Millennium: Journal of International Studies*, Vol. 9, No.3, 1981, p. 184.

۳۰. در این ارتباط، توجه خواننده را به قسمتهای دوم و سوم مقاله «فرهنگ توسعه و جهان سوم»، زیر نویس شماره ۶ جلب می کنیم.

۳۱. در این رابطه رجوع کنید به مقاله «اصول ثابت توسعه»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره

۳۵، فروردین و اردیبهشت ۶۹، صفحه های ۴۹ - ۴۷.